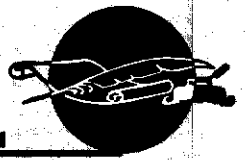




قدسیه رضوانیان *



ابزارها و عناصر شخصیت پردازی در متون داستانی عرفانی

(کشف المحجوب - اسرار التوحید - تذکرة الاولیاء)

بخش نخست

درآمد

برای ارائه شخصیت، چه به عنوان یکی از اشخاص داستان و چه به عنوان یک پدیده پدیدار شناختی خواه لیستا و خواه پویا، ابزارها و عواملی مورد نیاز است که میزان نقش هر یک از این عوامل، بسته به نوع و هدف داستان، متفاوت است. در حکایت های عرفانی، دو عنصر «توصیف» و «گفتگو» در شخصیت پردازی، نقش اساسی دارند که ما در دو گفتار پیاپی به آن می پردازیم.

عمل، چه گفتار، او را به خواننده می شناساند. آنچه در برخورد اول، ویژگی دو شخصیت اصلی را در این حکایت ها برجسته می کند، عنوان های عامی است که خصوصیت وصفی دارند: دو عنوان اصلی شیخ و مرید که در دنیای تصوف معانی قراردادی خاص خود را دارند. کاربرد نامهای خاص نیز مانند صفات و نامهای عام، تأثیر و اهمیت زیادی در توصیف و ترسیم ویژگی های شخصیت ها و نقش آنها در داستان دارد. برای مثال کاربرد نام هایی چون بایزید، جنید، حلاج، ابراهیم ادهم، ذوالنون، رابعه، ابوسعید و بسیاری دیگر از مشایخ صوفیه، شخصیت داستانی را مشخص و معین می نماید و از همان آغاز داستان، تصویر و تصور مشخصی از حالات و کردار و گفتار آنان، ایجاد می نماید. به سخن دیگر می توان گفت تأثیر و نقش این نام های خاص در شخصیت پردازی، تفاوت چندانی با صفات و نام های عامی چون شیخ و پیر و... ندارد تنها تفاوتی که کاربرد نام های خاص ایجاد می نماید، آن است که این نام ها، به دلیل واقعیت تاریخی آنها، تشخیص و تعیین بیشتری به شخصیت های داستانی می بخشد و آنها را واقعی تر و ملموس تر نشان می دهد^۱.



الف) ابزارها و عناصر شخصیت پردازی ۱. توصیف

شخصیت هایی که در دنیای داستان زندگی می کنند، معمولاً از دو راه به خواننده معرفی می شوند، گاه مستقیم و صریح و ساده، جزئیات ظاهری و باطنی آنها را بیان می کند و گاه خواننده از گفتار و کردار آنها به شخصیت و خلق و خوی آنها پی می برد که شیوه دوم طبیعی تر و در ذهن خواننده، ماندگارتر است. در داستان های بلند معمولاً شیوه اول، اعمال می شود اما فضا سازی و زمینه سازی داستان به گونه ای است که شخصیت از آن محیط جدا نمی شود بلکه خواننده را به درون آن فضا می برد و با خود همراه می کند. اما در داستان کوتاه که مجال برای توصیف جزء به جزء شخصیت و فضا وجود ندارد، بیشتر از شیوه دوم توصیف استفاده می شود و شاید به همین دلیل در حکایت ها که داستان های کوتاه کهن هستند، راوی معمولاً از توصیف نوع دوم بهره می گیرد.

در حکایت های عرفانی، کنش شخصیت چه به صورت

* دکترای زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران

وقایع در حکایتها در محیط، فضا، زمان و مکانی نامشخص و مبهم می‌گذرد و «قهرمان‌ها» به دلیل منتزع شدن از موقعیت‌های مکانی و زمانی، هیأتی کلی یافته‌اند.^۲ محوریت شخصیت و کنش قوی در حکایت‌های عرفانی سبب شده است که توصیف از اهمیت چندانی برخوردار نباشد: «نقل است که نوری می‌گذشت، یکی را دید که بار افتاده و خرش مرده و او زار می‌گریست. نوری پای بر خر زد و گفت برخیز، چه جای خفتن است. حالی برخاست. مرد بار بر نهاد و برفت»^۳ غالباً در حکایت‌ها، نام کلی مکان یا زمان ذکر می‌شود و هیچ‌گونه توصیف دیگری از آن ارائه

نمی‌گردد: «یک روز شیخ ما... در نیشابور، در خانقاه خویش نشست بود...»^۴ گاه این توصیف، با جزئیات بیشتری می‌آید:

«به فرغانه دهبی است کی آن را شلاتک خوانند. پیری بود از اوتاد الارض آن جا، که او را باب عم گفتندی و همه درویشان آن دیار و مشایخ بزرگ را، باب خوانند و مرو را عجزه‌ای بود فاطمه نام، قصد زیارت وی کردم از اوز کند»^۵.

چنین توصیفاتی معمولاً خاطره خود راوی است که برای راست نمایی آن، به شرح جزئیات نیز می‌پردازد و در اسرار التوحید نمونه‌های بسیار دارد که از هر دو گونه توصیف در آن استفاده کرده است.

راوی اسرار التوحید در آغاز باب اول کتاب، توصیف از ابوسعید به دست می‌دهد که تا حد زیادی نشان دهنده شخصیت ابوسعید است: «بدان که شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، هرگز خویشتن را «من» و «ما» نگفته است، خویش کرده است، گفته است: ایشان چنین گفته‌اند و چنین کرده‌اند»^۶. آن گاه به توصیف ساده و مستقیم می‌پردازد:

«بدان که پدر شیخ ما، ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، ابوالخیر بوده است و او را در میهنه بابو ابوالخیر گفتندی و او عطار بوده است و مردی با ورع و دیانت و از شریعت و طریقت



زبان و فرهنگ ایران

۸۹

کشف المحجوب

تصیف

ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی المجرى الغزنوی

تصحیح

استاد سخن‌نویس، د. زکریا

۱۳۹۵

کاسم انصاری

با آگاهی، و پیوسته نشست او با اصحاب صفه و اهل طریقت بوده است و ولادت شیخ ما، ابوسعید قدس الله روحه العزیز، روز یکشنبه، غره ماه محرم سنه سبع و خمسين و ثلاثمائه بوده است»^۷.

سپس با ذکر حکایت‌هایی، به شیوه غیر مستقیم، شخصیت ابوسعید را آرام آرام برای خواننده توصیف می‌کند آن چنان که در پایان حکایتها، تصویری که خواننده از ابوسعید و شخصیت او در ذهن دارد، با آغاز، کاملاً متفاوت است. اما توصیف وضعیت ظاهری او به شیوه‌ای ماهرانه، در قالب حکایتی و از زبان یکی از شخصیت‌های داستان بیان

می‌شود. این حکایت از نظر توصیف، دقیق‌ترین حکایت اسرار التوحید است:

«... چون اول زوال بود، از دور از آن بیابان، سیاهی پدید آمد، روی بدین آب نهاده چون نزدیک تر آمد، آدمی بود. با خود گفتم: الله اکبر، خلاص مرا دری پدید آمد. چون نزدیک آمد، مردی دیدم بلند بالا، سپید پوست، ضخیم، فراخ چشم، محاسنی تاناف، مرقعی صوفیانه پوشیده و عصایی و ابریقی در دست گرفته و سجاده‌ای بر دوش افکنده و کلاهی صوفیانه بر سر نهاده و جمجمی در پای کرده و نوری از روی او می‌تافت.» گذشته از توصیف شخصیت، وصف فضا، زمان، مکان و

حالت نیز در این حکایت قابل توجه است.^۸

این حکایت، تفاوت اساسی با حکایت‌های کهن دارد، گذشته از وصف همه عوامل فضا، ساز، ذکر اندیشه و احوال درونی شخصیت، از اهمیت خاص برخوردار است چرا که در حکایت، معمولاً همه رخدادها در سطح واقع می‌شود، چنان که گویی شخصیت‌های حکایت، «درون» ندارند. جدال‌ها سطحی جسمانی‌اند، حال آن که جدال درونی در شخصیت این داستان یکی از عوامل مهم پیش برنده داستان است. اندیشه‌های به جا و معقول او، توانشی است که کنشی معقول

را به دنبال دارد و همین ارتباط علی و معلولی و پیوند عمیق پاره‌های کنش به یکدیگر، داستانی با طرحی منسجم خلق کرده است که در آن همه چیز قابل تصور و تجسم است. خواننده در حالت انتظار، با جریان داستان پیش می‌رود و شخصیت را تا لحظه‌ی رهایی او از این بیابان مرگ‌زا همراهی می‌کند.

در برخی از حکایت‌ها توصیف این عوامل فضا ساز نه به عنوان زمینه‌ی رخداد، بلکه از آن رو که در پیشبرد داستان نقش دارند، از اهمیت برخوردار است مانند حمام در حکایت شیخ ابوسعید و ابومحمد جوینی.^۹

خانقاه، محل رخداد بسیاری از حکایت‌های عارفانه بویژه حکایت‌های اسرار التوحید است:

«روزی شیخ ما، ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، در نیشابور، در خانقاه عدنی کویان، مجلس می‌گفت، در میان سخن گفت: از در خانقاه تا به بن خانقاه، همه گوهر است ریخته، چرا برنچینید؟ جمع، جمله باز نگرستند، پنداشتند که گوهر است ریخته تا بگیرند، چون ندیدند، گفتند: ای شیخ! کجاست که ما نمی‌بینیم. شیخ گفت: خدمت! خدمت!»^{۱۰}

ابوسعید، اولین کسی بود که اصول و قواعد خاصی را برای خانقاهیان وضع کرد. قواعدی که بعدها حداقل در محدوده‌ی خراسان، ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت که «فریتس مایر» آن را به عنوان قواعد ده گانه

ابوسعید برای خانقاهیان آورده است. در اذهان صوفیه از زمان‌های پیشین، اعتقاد به تمرکز قدرت و ولایت هر یک از مشایخ در منطقه‌ای مخصوص شکل گرفته بود. این را ما به وضوح در شبکه زیارتگاه‌هایی که تمام مناطق مسلمان نشین را در بر گرفته و هنوز هم در بر می‌گیرد ملاحظه می‌کنیم.^{۱۱} گذشته از خانقاه میهنه که محل اصلی تجمع صوفیان میهنه بوده، حتی صوفیانی که خانه و خانواده‌ای در میهنه نداشته‌اند، شب در آنجا بیتوته می‌کرده‌اند.

ابوسعید، خانقاهی نیز در کوی عدنی کویان نیشابور داشته است ابوسعید به خانقاه و آداب خانقاه اعتقاد کامل داشته است به همین دلیل، مکان رخداد بسیاری از وقایع، خانقاه و مجلس است. حتی ابوسعید وقتی برای دیدار از مشایخ دیگر به شهر یا دیار آنها می‌رفته، در خانقاه فرود می‌آمده است. اما همواره در حکایت‌ها با عنوان کلی خانقاه از آن یاد شده و به توصیف جزئیات فضا، پرداخته نشده است.

گاه نیز فضا، حالت و وضعیتی به سیاق ادبی توصیف می‌شود. در این حکایت از با یزید:

«نقل است که از او پرسیدند که این درجه به چه یافتی و بدین مقام به چه رسیدی؟ گفت: شبی در کودکی از بسطام بیرون آمدم، ماهتاب می‌تافت، جهان، آرمیده، و حضرتی دیدم که هیجده هزار عالم، در جنب آن حضرت، ذره‌ای نمود. شوری در من افتاد و حالتی عظیم بر من غالب شد. گفتم: خداوندا! درگاهی بدین عظیمی و چنین خالی و کارگاهی بدین شگرفی و چنین تنهایی! هاتقی آواز داد که درگاه، خالی نه از آن است که کسی نمی‌آید، از آن است که ما نمی‌خواهیم، که هر ناشسته رویی، شایسته این درگاه نیست»^{۱۲}.

بنابراین، در این حکایتها، هیچ‌گاه محیط، بویژه اوضاع اجتماعی توصیف نمی‌شود، از چگونگی زندگی مردمی که در آن زمان و در آن محیط می‌زیسته‌اند، خبری نیست و اگر اشاره‌ای به شخصیتی تاریخی می‌شود از آن روست که او در آن داستان نقش دارد.

مثلاً درباره‌ی معروف کرخی آمده است:

«وی برفت و بر دست علی بن موسی‌الرضا مسلمان شد»^{۱۳}.

اما توصیف محیط و فضای فکری اجتماع در برخی از حکایتها، نه به عنوان زمینه‌ی داستان، بلکه به دلیل نقشی که در داستان بر عهده دارند، بیان می‌شود. ابوسعید ابوالخیر با قاضی صاعد و ابوبکر



شیخ ابوسعید ابوالخیر

تذکره الاولیاء

برای توضیح متن، جزئیات و تفاسیر
از دکتر مراد مستوفی

اسحاق کرامی، گر چه خواننده با فضای اندیشگی محیط زندگی ابوسعید آشنا می شود اما این وقایع برای برجسته کردن نقش ابوسعید و کرامت او، مطرح می گردد^{۱۴}. این حکایت ها در چنین مواردی نیز از خطاهای تاریخی خالی نیستند. برای مثال در تذکره الاولیاء در شرح کشته شدن حلاج، خلیفه بغداد، معتصم، خواننده شده، در صورتی که آن خلیفه، المقتدر بالله بود. کتاب عطار به عنوان سندی تاریخی، بنا به ملاکهای امروزی، معتبر نیست و سند و تاریخ در آن معنایی دیگر دارند. اگر کتاب را، به جستجوی کشف دلالت های

یکی از برجسته ترین منابع تاریخ تصوف ایران و یکی از مهم ترین اسناد تاریخ اجتماعی این سرزمین، در یکی از مهم ترین ادوار تاریخ ایران به شمار می رود. اطلاعات تاریخی و اجتماعی که از خلال این کتاب به دست می آید، در هیچ یک از کتب رسمی تاریخ، به این دقت و تفصیل دیده نمی شود. وضع دین و مذهب و طرز زندگی مردم و مسایل زندگی شهری و روستایی تاریخ ایران را، در کمتر کتابی به این دقت و تفصیل می توان مشاهده کرد^{۱۶}. اسرار التوحید به لحاظ اشتغال بر بعضی حوادث تاریخی از قبیل آنچه در باب فتنه غزان در

اجتماعی و تاریخی نشانه هایی بخوانیم که مردمان خراسان در سده ششم آفریده بودند، چندان چیزی عایدمان نخواهد شد. از این کتاب که شرح بیش و کم افسانه ای و خیالی زندگانی کسانی است که چند سده پیش تر می زیستند، درست نمی توان دریافت که زندگی هر روزه مردمان در روزگار نگارش متن، چگونه پیش می رفت. به همین شکل، بسیار دشوار می توان کشف کرد که چگونه بازتاب های زندگی هر روزه، در حد عقاید و دستگاه های ایدئولوژیک شکل می گرفت. با این همه، هر چند اعتبار تمام داده های تذکره الاولیاء آنجا که دانسته و تفسیر می شوند، از جنس اعتبار اسناد تاریخی نیست، باز باید گفت که برخی از آن داده ها، در نوع خود منحصر به فردند و دارای ارزش متن شناسانه اند^{۱۵}.

خراسان و دشت خاوران بویژه، نقل می کند، یکی از اسناد مهم تاریخ عصر بشار می رود، ولی متأسفانه گاه مؤلف در بعضی مسایل تاریخی چون تکیه بر روایات شفاهی دارد، اشتباه می کند از قبیل آنچه در باب بهم آمیختن سوری با مسعود غزنوی آورده، یا میان ابوعثمان حیری و ابوعثمان بحیری خلط کرده یا ابونصر حرضی را که سال ها بعد از ابوسعید متولد شده، از معاصران او فرض کرده و... با این همه در وصف جزئیات مسایل زندگی شهری و روستایی و آداب و رسوم رایج در میان مردم و طرز معاش آنان، از نوع غذاها و لباس ها و خانقاه ها و رباطها و کوچه ها و بازارها و مساجد و مدارس و کلیساها و شیوه زندگی اقلیت های مذهبی از قبیل یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان، در خراسان و نیشابور قرن پنجم، سند معتبر و بی همتایی است که همه مورخان اجتماعی و تاریخ ایران، بیشتر تکیه و استنادشان بر اطلاعات حاصل از کتاب اوست. ارزش دیگر کتاب در جنبه جغرافیایی آن است که خصوصیات و نام و نشان بسیاری روستاها و دیه های خراسان و دشت خاوران و ناحیه قومس را با جزئیات نقل می کند^{۱۷}.

امکان اطلاع از اوضاع و احوال اجتماع و تاریخی در اسرار التوحید، بیش از دواثر دیگر است. از آنجا که تمام حکایت های اسرار التوحید درباره شیخ ابوسعید است و در واقع ابوسعید در این حکایت ها مرکزیت دارد، نه از یک حکایت که از مجموع حکایت ها می توان اطلاعاتی ارزشمند درباره اوضاع دینی، اجتماعی و تاریخی کشور و یا حداقل آن منطقه خاص، به دست آورد. این کتاب، تنها، زندگینامه ابوسعید نیست، بلکه

تصویری که مؤلف اسرار التوحید از شخصیت ابوسعید نشان داده است و بازتاب این تصویر که خانقاه را پایگاه اقتدار

معنوی شیخ معرفی می‌کند و ارتباط انسان دوستانه شیخ با سایر مردم، در ارادت قشرهای مختلف مردم به او و اهل خانقاه، تأثیر بسزایی داشته است چنانکه برخی از حکایتها، شرح اعتقاد و ارادت حاکم و یا وزیری مقتدر به ابوسعید و خانقاه اوست که بیشترین نمونه آن، ارادت سلجوقیان، طغرل و چغری به ابوسعید است و خواجه نظام‌الملک که حکایت‌هایی متعدد در ارادت او به شیخ آمده است.^{۱۸} علاوه بر این ارباب قدرت، ثروتمندان و توانگران نیز علاقه خود را با تأمین بخشی از مخارج خانقاه به شیخ ابراز می‌کردند. گر چه به گفته برتلس، پشتیبانی بازرگانان از مشایخ در سده‌های سوم تا پنجم هجری، تنها از جهت مذهبی نبوده است. بازرگانان که نفوذ بزرگ شیخ را بر مردم می‌دیدند، در داشتن مناسبات نیکو با شیخ، انباز بودند. شیخ می‌توانست هر گونه سوء تفاهمی را به آسانی از پیش رو بگیرد، در صورتی که ممکن بود با مداخله اشراف یا دستگاه اداری این کار برای بازرگانان پیامد ناشایستی داشته باشد.^{۱۹} حتی اگر این گفته برتلس را بپذیریم، بیش از این که از حکایت‌های مربوط به بازرگانان در اسرارالتوحید چنین برداشتی به عمل آید، ارادت آنها به شیخ و شاید اعتقاد به بیمه کردن اموال خویش با این کمک‌ها، استنباط می‌شود و یا خود حسن مؤدب از متمولین و توانگران بوده است که پس از مشاهده کرامت شیخ - ماجرای دستار طبری - به شیخ پیوسته است:

«حسن مؤدب گفت: ... به نو مسلمان شدم و هر مال و نعمت که داشتم، در راه شیخ فدا کردم و به خدمت شیخ بایستادم. و او خادم خاص شیخ ما بوده است.»^{۲۰}

خواب، صحنه رخداد برخی از ماجراهاست و معمولاً باعث خلق ماجراهایی می‌شود که پس از آن در بیداری، رخ می‌دهد. دنیایی متفاوت با دنیای بیداری، آن چه در زندگی واقعی امکان‌پذیر نیست، در زندگی خواب، واقع می‌شود، شخصیت‌های این دنیا نیز با دنیای بیرونی و واقعی متفاوتند. خدا، پیامبر، فرشتگان به راحتی و بدون هیچ مانع و حجابی با انسان به گفتگو می‌پردازند:

«ابتدای بشرین حارث حافی، آن بود که روزی مست می‌آمد، اندر میان راه کاغذ پاره‌ای یافت. آن را به تعظیم برگرفت. بر آن نوشته دید: «بسم الله الرحمن الرحیم». آن را معطر کرد و به جایی پاک بنهاد. آن شب خداوند تعالی را به

خواب دید که وی را گفت: ای بشر! نام مرا خوش بوی گردانیدی، به عزت من که نام تو را خوش بوی گردانم اندر دنیا و آخرت، تا کسی نام تو نشنود، الا که راحتی به جان وی آید. آنگاه توبه کرد»^{۲۱}.

گاهی این شخصیت‌ها در خواب شخصی ظالم و ستم پیشه می‌آیند تا او را از ظلمی که در حق دیگران روا می‌دارد باز دارند. مانند حکایت بومسلم مروزی که درویشی بی‌گناه را به تهمت دزدی در زندان کرده بود و پیامبر (ص) را در خواب دید^{۲۲}.

با وجود آن که در بسیاری از حکایت‌های عرفانی، صحنه وقوع رخدادها، از اهمیت چندانی برخوردار نیست و در بسیاری از حکایت‌ها، هیچ گونه، زمان، مکان و محیط خاصی وجود ندارد و مشخص نیست که آنچه می‌گذرد کی، کجا و بر چه زمینه‌ای است، اما در حکایت‌هایی که خواب، صحنه و زمینه وقوع رخداد است، صحنه، مهم‌ترین عنصر آن حکایت است زیرا که با حذف صحنه و یا زمینه، تمام حکایت حذف می‌شود. از ابوبکر کتانی چندین حکایت، نقل شده که صحنه وقوع آنها خواب است:

«گفت: در شبی پنجاه و یک بار پیغمبر را علیه السلام به خواب دیدم و مسایل پرسیدم»^{۲۳}. و یا «نقل است که گفت: جوانی به خواب دیدم به غایت صاحب جمال، گفتم: کیستی؟ گفت: تقوی، گفتم: کجا باشی؟ گفت: در دل اندوهگنان. پس نگه کردم زنی سیاه دیدم به غایت زشت، گفتم: تو کیستی؟ گفت خنده و نشاط و خوش دلی، گفتم: کجا باشی؟ گفت: در دل غافلان و اهل نشاط. چون بیدار شدم نیت کردم که هرگز نخندم مگر بر من غلبه کند»^{۲۴}.

گر چه موضوع این خواب از نظر روان‌شناسی قابل بررسی است، اما از نظر ساختار داستانی، بسیار قابل توجه است. بیان این موضوع به صورت یک نقل ساده، می‌توانست آن را به انبوه گفته‌های پندآموز بیبوند، اما شخصیت پردازی و انتخاب قالب گفتگو که کنشی قوی را سبب شده، آن را از یک نقل ساده به حکایتی زنده و پویا تبدیل کرده و همه اینها ممکن نبود اگر زمینه و صحنه این حکایت، چنین موقعیتی را فراهم نمی‌آورد.

در حکایت‌های عرفانی، بسیاری از پندهای اخلاقی و توصیه‌های دینی و جهان‌بینی راوی یا شخصیت اصلی

بی نوشت‌ها:

۱. اخلاقی، اکبر، تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار، نشر فردا، اصفهان، ۱۳۷۶، صص ۲۰۳-۲۰۴
۲. براهنی، رضا، قصه نویسی، نشر آگاه، ۱۳۶۴، ص ۲۵
۳. عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، چاپ نیکلسون، با مقدمه محمد قزوینی، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۴۵.
۴. محمدبن منور، اسرار التوحید، با مقدمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ آگاه، ۱۳۷۱، ص ۲۱۶
۵. هجویری، محمد بن عثمان، کشف المحجوب، چاپ و تصحیح ژوکوفسکی، ۱۳۳۶، ص ۲۰۱
۶. محمدبن منور، همان کتاب، ص ۱۵.
۷. همان، ص ۱۶
۸. همان، صص ۵-۶۴
۹. همان، ص ۲۱۱
۱۰. همان، ص ۲۱۰
۱۱. مایر، فریتس، ابوسعید ابوالخیر، حقیقت و افسانه، ترجمه مهر آفاق بایبوردی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸، ص ۲۷۴.
۱۲. عطار، همان، ص ۱۴۷
۱۳. همان، ص ۲۴۱
۱۴. محمدبن منور، همان، صص ۹-۶۸
۱۵. احمدی، بابک، چهار گزارش از تذکرة الاولیاء عطار، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۲۳
۱۶. محمدبن منور، همان کتاب، مقدمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، صص ۱۶۴-۱۶۳.
۱۷. همان، ص ۱۷۰
۱۸. همان، صص ۵۹-۹۰-۸۸ و ۲۳۳
۱۹. برتلس، یوگنی ادواردویچ، تصوّف و ادبیات تصوّف، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۴۸.
۲۰. همان، ص ۶۳.
۲۱. هجویری، همان، ص ۱۳۱.
۲۲. همان، ص ۴۶۷.
۲۳. عطار، همان، ص ۱۰۳.
۲۴. همان، همان.
۲۵. همان، ص ۲۷۸.
۲۶. حمیدیان، سعید، در آمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۴۰۱.

داستان، که شخصیت تاریخی نیز هست، از شکل نقل ساده بی تأثیر به صورت داستان پر تکاپوی تأثیرگذار درآمده است. گاه خود خواب، سوژه حکایت می شود:

«نقل است که [شاه شجاع] چهل سال نخفت و نمک در چشم می کرد. تا چشم‌های او، چون دو قدح خون شده بود. بعد از چهل سال، شی بیخفت. خدای را به خواب دید. گفت: بار خدایا! من تو را به بیداری می‌جستم، در خواب یافتم. فرمود که ای شاه! ما را در خواب از آن بیداری‌ها یافتی. اگر آن بیداری نبود، چنین خوابی ندیدی. بعد از آن او را دیدندی که هر جا که رفتی، بالشی می‌نهادی و می‌خفتی و گفتی: باشد که یک بار دیگر چنان خواب بینم. عاشق خواب خود شده و گفتی: یک ذره از این خواب خود به بیداری همه عالم ندهم.»^{۲۵}

اما در پایان، نتیجه‌ای که از بحث توصیف حاصل می شود، این است که پرداخت این عنصر در حکایت‌ها، همچون سایر عناصر از جمله شخصیت، تابع نگرش و جهان بینی نویسنده یا راوی است. در توصیف صحنه، زمان، مکان، شخصیت و... اصل‌گزینش حاکم است. بدین معنی که عامل توصیف آنها، به اشخاص و صحنه‌های اصلی مورد توجه راوی، بستگی داشته است، البته جنبه مثالی آنها سبب می شده است که کمتر به توصیف دقیق اشیاء و صحنه‌ها توجه شود. بنابراین جز در مورد اشخاص برجسته و سنخ‌های شخصیتی مطلقاً مثبت یا منفی^{۲۶} و رویارویی آنها با یکدیگر، کمتر به توصیف دقیق و کاملی بر می‌خوریم.

تازه‌های نشر



دُرّ السَّمَطِ فِي خَيْرِ السَّبَطِ، أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن أبي بكر القضاة المعروف بابن الأَبَرِ البَلَنْسِيُّ، تحقيق السيّد أبو الفتح دعوتی و...، ط. ۱،

مؤسسه الهدى الدولية، طهران، ۱۴۲۱ هـ. ق.

ابن الأَبَرِ (۵۹۵-۶۵۸ هـ. ق) از عالمان بزرگ و ثراوت آفرین اسلام در اندلس است که بیش از پنجاه اثر داشته ولی بسیار از آنها از میان رفته است.

در السَّمَطِ ابن الأَبَرِ - که از دیرباز گواهی برای گرایشها و باورهای شیعیانه او شمرده شده - یک بهره از میراث ادبی تشیع در اندلس به شمار می‌رود.

این اثر - بر خلاف آنچه در نگاه نخست به عنوانش پنداشته می‌شود - تنها درباره امام حسین - علیه السلام - نیست، بلکه به ستم‌دیدگی‌های خاندان وحی - علیهم السلام - از اوّل بعثت تا نهایت خلافت می‌پردازد و در باب گمراهی‌های خاندان ابوسفیان و اسلام ستیزی‌های ایشان داد سخن می‌دهد. دُرّ السَّمَطِ اثری است موجز و مایه ور که از همان روزگاران پیش مرود توجه عالمان عصر واقع گردیده؛ و به ویژه به عنوان سنّی مهم از حیات اندیشگی و ادبی معارف شیعی در باختر سرزمین‌های اسلامی سازماندهی شده است.

چاپ کنونی اثر، در حقیقت بازویرائی و تصحیح مجدد متن دُرّ السَّمَطِ است بر بنیاد تحقیقات اولیه سه پژوهنده عرب که به کوشش آقای سیّد ابوالفتح دعوتی سامان داده شده است؛ سعیشان مشکور باد!

